

پایه‌های مدنی هویت ایرانی؛ بررسی هویت اجتماعی آفریقایی‌تباران در ایران

رضا باقری^۱

استادیار مطالعات جنوب آفریقا، دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

الینا سادات چاوشی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۸/۲/۱۱)

چکیده

پیشینه حضور آفریقاییان در ایران (به‌ویژه جنوب ایران) به بیش از دو قرن پیش بازمی‌گردد که برای اولین بار و در قالب برده از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس وارد ایران شدند. در طول این دو قرن و به‌واسطه مهاجرت اجباری، فرایند شکل‌گیری یا تغییر هویت آنها با فراز و نشیب‌های فراوانی روبه‌رو بوده است که به‌طور خاص می‌توان در سه مرحله و با عنوان «برده»، «آزاد» و «ایرانی» از آنها نام برد. با وجود این فرازوفرودها و برخلاف تجربه دهشتناک بردگان آفریقایی در بیشتر کشورهای اروپایی و آمریکایی، آفریقایی‌تباران در ایران تجربه نسبتاً مسالمت‌آمیزی داشتند. این تجربه که در نوع خود بسیار کم‌نظیر و حائز اهمیت است، متأسفانه کمتر بررسی و تحلیل علمی شده است. تجربه زیست مسالمت‌آمیز میان آفریقایی‌تباران و ایرانیان به اندازه‌ای خوشایند بوده است که بسیاری از آفریقایی‌تباران خود را با افتخار «ایرانی» نامیده و حتی برخی از آنها انتساب یا تعلق خاطر به دیگر هویت‌های نژادی یا قومیتی (مانند آفریقایی، تانزانایی یا زنگباری) خودداری می‌کردند. تحقیق حاضر، با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی کنونی (رقیق شدن محدودیت‌ها و موانع مکانی و زمانی و در نتیجه سهل شدن امکان ارتباط با سرزمین آبا و اجدادی و تأثیرات آن در هویت)، به بررسی میزان تعلق خاطر ایرانیان آفریقایی‌تبار به هویت ملی، قومی و فرهنگی آنها پس از دو قرن حضور در ایران می‌پردازد. بررسی میزان تأثیرگذاری مؤلفه‌های هویت‌ساز مانند ملیت و تابعیت، دین، فرهنگ و قومیت در این تحقیق مورد تأکید خاص قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی

دین، قومیت، ملیت، هویت اجتماعی، هویت آفریقایی-ایرانی.

مقدمه

پیشینه حضور شایان توجه آفریقاییان در ایران (به‌ویژه جنوب ایران) به بیش از دو قرن پیش بازمی‌گردد که برای اولین بار و در قالب برده از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس به‌ویژه کشور عمان وارد ایران شدند (Mirzai, 2017; Mirzai, 2002: 229). در طول این دو قرن حضور و به‌واسطه مهاجرت اجباری، فرایند شکل‌گیری یا تغییر هویت آنها با فراز و نشیب‌های فراوانی روبه‌رو بوده است که به‌طور خاص می‌توان در سه مرحله و تحت سه عنوان آنها را بررسی کرد. از این سه دوره با عنوان «بردگی»، «آزادی» و «ایرانی» نام برده می‌شود (Mirzai, 2014: 352). با وجود این فرازوفرودها و برخلاف تجربه دهشتناک بردگان آفریقایی در بیشتر کشورهای اروپایی و به‌ویژه آمریکا (Katz, 1967; Kolchin, 1993; Asante, 2007) که این تجربه به‌نوعی دیگر تا امروز نیز ادامه دارد (Alexander, 2010; Aymer, 2016; Cobb, 2016, Pulley, 2016)، آفریقایی‌تباران در ایران تجربه نسبتاً مسالمت‌آمیز داشتند و در برخی موارد از موقعیت برابری در جامعه ایران برخوردار بودند (Mirzai, 2002: 235, 245).

به‌طور کلی، بردگانی که در قاره آسیا (از جمله ایران) زندگی می‌کردند، از یک‌سری حقوق سنتی و لازم‌الاجرا برخوردار بودند (Mirzai, 2002: 235, 245; Boomgaard, 2005; Worden, 2005) که در مزارع کار بردگان در آمریکا که اساساً بردگان را به‌عنوان کالا و نه انسان خرید و فروش می‌کردند، غائب بوده است (Kolchin, 1993; Asante, 2007). در چنین شرایطی که تا سال‌های ۱۹۶۰ و جنبش حقوق مدنی ادامه داشت، بردگان آفریقایی ساکن در آمریکا از حقوق اولیه خود محروم بوده و مجبور به جدایی اجباری از اعضای خانواده، کار مجانی و محروم از آموزش بودند (Katz, 1967). در مقابل، شرایط بردگان آفریقایی که در آسیا زندگی می‌کردند، به این اندازه ناگوار نبوده است (Ember et al., 2005: 10). به‌خصوص اینکه در جوامع اسلامی (از جمله ایران)، بردگان آفریقایی معمولاً پس از چندین سال خدمت آزاد شده، با زنان محلی ازدواج می‌کردند و جذب جامعه پیرامونی خود می‌شدند (Harris, 1971; Lewis, 1990; Ali, 1996; Basu, 2002; Ember et al., 2005: 11). به‌دلیل برخی ارزش‌های اسلامی و همچنین برخی احکام و فقه اسلامی (مانند توجه به آزادسازی بردگان به‌ویژه بردگان مسلمان‌شده به‌عنوان عملی مستحب و دارای پاداش، آزاد محسوب کردن فرزندان بردگانی که از اربابشان باردار شده‌اند، آزادی زنان برده‌ای که با ارباب خود وصلت کردند پس از فوت اربابشان) میزان آزادی بردگان در این جوامع بالا بوده است (Ember et al., 2005: 11). این حقوق بدین‌معناست که بردگان آفریقایی در حقیقت افرادی بیگانه و خارجی نبودند، بلکه وارد ساختارهای مسلط جامعه شده و در متن جامعه میزبان به‌عنوان بخشی از جامعه پذیرفته شده بودند (Ember et al., 2005: 10). به‌طور خاص در ایران، این پذیرش عمومی در احساس تعلق خاطر شدید

آفریقایی‌تباران به هویت ملی ایرانی متبلور شده است. تجربه زیست مسالمت‌آمیز میان آفریقایی‌تباران و ایرانیان به اندازه‌ای خوشایند بوده است که بسیاری از آفریقایی‌تباران خود را با افتخار «ایرانی» می‌نامند و حتی برخی از آنها انتساب یا تعلق خاطر به دیگر هویت‌های نژادی یا قومیتی (مانند آفریقایی، تانزانیایی یا زنگباری) اجتناب می‌کنند (Mirzai, 2002: 241). نتایج تحقیق حاضر (با اتکا به یافته‌های میدانی و با تمرکز بر دوران معاصر و کنونی) نشان می‌دهد که احساس و ابراز تعلق به هویت «ایرانی» (به‌عنوان هویت گروه اکثریت یا به‌عنوان مؤلفه ملیت و تابعیت) در میان مصاحبه‌شوندگان بسیار شدید و رایج بوده است. میزان شدت و رواج انتساب به هویت ملی ایرانی به اندازه‌ای بوده است که نویسندگان تحقیق حاضر به‌جای استفاده از عناوینی نظیر «آفریقایی-ایرانی»^۱ که اولین بار توسط خانم میرزایی (Mirzai, 2002: 230) به‌کار گرفته شد، ترجیح دادند تا از عنوان «ایرانیان آفریقایی‌تبار» برای اشاره به گروهی از افراد که از حدود دو قرن پیش از برخی کشورهای آفریقایی به ایران انتقال داده شده و در مناطق جنوبی ایران سکنی گزیدند، استفاده کند. البته، ابراز و احساس تعلق به هویت ملی «ایرانی» انحصاری نبوده و امکان همزیستی آن با دیگر هویت‌ها (نظیر آفریقایی یا زنگباری و...) نیز وجود داشته است، اما به‌عنوان اولویت اول یا در صورت امکان انتخاب، هویت ایرانی رایج‌ترین و غالب‌ترین هویت بوده است. این تجربه که در نوع خود بسیار کم‌نظیر و حائز اهمیت است، کمتر بررسی و تحلیل علمی شده و معانی پیچیده و علل وقوع آن کمتر تبیین شده است.

ابراز تعلق و ساخت هویت ملی «ایرانیان آفریقایی‌تبار» منحصر به هویت «ایرانی» نبوده و خود را به هویت‌های دیگری نظیر «آفریقایی» یا «آفریقایی-ایرانی» نیز منتسب می‌ساختند که بیانگر اهمیت مؤلفه قومیت و فرهنگ آفریقایی و در برخی موارد حاکی از اهمیت مؤلفه «نژاد» است. تحقیق حاضر، با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی حاضر (رقیق شدن محدودیت‌ها و موانع مکانی و زمانی و در نتیجه سهل شدن امکان ارتباط با سرزمین آبا و اجدادی و تأثیرات آن در هویت)، به بررسی میزان تعلق خاطر ایرانیان آفریقایی‌تبار به هویت ملی، قومی و فرهنگی آنها پس از دو قرن حضور در ایران می‌پردازد. بررسی میزان تأثیرگذاری مؤلفه‌های هویت‌سازی مانند ملیت و تابعیت، دین، فرهنگ و قومیت در این تحقیق مورد تأکید خاص قرار گرفته است.

آفریقایی‌تباران در ایران

از نظر تاریخی پیشینه روابط ایران و آفریقا به‌ویژه در زمینه تجارت کالا به دوران بسیار کهن

بازمی‌گردد (Pirniya, 1362: 144) که براساس آن در دوران گذشته تعداد اندکی سیاه‌پوست در خوزستان زندگی می‌کردند (افشار ۱۳۸۶). تجار ایرانی اقدام به صادرات خرما و نمک از جزیره قشم به کشورهای کنیا و تانزانیا کرده و در مقابل کالاهای مختلفی از جمله مانداب^۱ (نوعی گیاه آفریقایی بود که به همراه شاخه‌های درخت خرما برای ساخت سقف خانه در جزایر قشم و خارک استفاده می‌شد) را به کشور وارد می‌کردند (Nurbakhsh, 1359: 126). از آنجا که روابط بازرگانی مستمری میان این دو وجود داشته است، به راحتی نمی‌توان تاریخ دقیق اولین حضور آفریقاییان در ایران را تعیین کرد (Mirzai, 2002: 231). اما پس از آغاز تجارت وسیع برده توسط کشورهای استعمارگر اروپایی (مانند پرتغال، هلند، انگلیس در میان قرن پانزدهم) و آمریکا در میانه قرن هفدهم و انتقال اجباری میلیون‌ها سیاه‌پوست به کشورهای آمریکایی و اروپایی (Schneider & Schneider, 2007: 3)، برخی بازرگانان و سلاطین عربی در قرن نوزدهم (البته در مقیاسی بسیار کمتر نسبت به آنچه در اروپا و آمریکا صورت می‌گرفت) در کنار تجارت دیگر کالاها مانند عاج، عنبر و طلا مبادرت به خرید برده نیز کردند (Ricks, 1970: 343).

بیشترین حضور آفریقاییان در ایران در حقیقت به دوران تجارت برده در سواحل خلیج فارس توسط برخی بازرگانان یا سلاطین عمانی در قرن نوزدهم بازمی‌گردد (Mirzai, 2017: 41). گفته می‌شود اولین بردگانی که وارد مناطق جنوبی ایران شدند، از طریق عمان و از کشور خودمختار زنگبار^۲ بودند که بعدها حضور آنها توسط عوامل رژیم پهلوی نیز تأیید شده بود (Mirzai, 2017: 41). البته بردگانی نیز از کشورهای نظیر تانزانیا، مالاوی، اتیوپی (حبشه)، کنیا، سومالی و سودان و حتی موزامبیک وارد جزایر و شهرهای جنوب ایران شده بودند (Kababi, 2007: 205; Mozaffarian, 2013: 38; Mirzai, 2002: 233). در طول ماه‌های آگوست، سپتامبر و اکتبر ۱۸۴۱ تعداد ۱۱۷ کشتی که حامل حدود ۱۲۱۷ برده بود، وارد خلیج فارس و جزیره خارک شد (Wilson, 2011: 216). به طور کلی می‌توان گفت، آفریقایی‌هایی که در این دوران وارد ایران شدند، در حقیقت در نتیجه فعالیت‌های تجاری و بازرگانی و قبل از جنبش القای برده‌داری در قرن نوزدهم بوده است (Mirzai, 2002: 235).

شهرهای اصلی دریافت‌کننده آفریقاییان عبارت بودند از بندرعباس، بوشهر، و جزایر قشم، کیش و خارک و به طور کلی استان‌های خوزستان، سیستان و بلوچستان و هرمزگان که بعدها به محل سکونت دائمی این تازه‌واردان تبدیل شدند (Mirzai, 2002: 235). علاوه بر بردگانی که از طریق عمان و خلیج فارس وارد شهرهای جنوبی می‌شدند، تعدادی نیز جزء بردگانی بودند که توسط حاجیان و زائران ایرانی در شهرهای مکه، مدینه یا کربلا خریداری شده و به ایران

1. mangrove

۲. البته در حال حاضر زنگبار بخشی از جمهوری متحد تانزانیا محسوب می‌شود.

آورده می‌شدند (Mirzai 2002: 234). البته به نظر می‌رسد این بردگان به تبع صاحبان خود (که لزوماً ساکن مناطق جنوبی ایران نبودند) می‌بایست در اقصی نقاط ایران پراکنده می‌شدند. برای نمونه، گفته می‌شود در سال ۱۸۲۷ میلادی تعدادی از بردگان سیاه‌پوست در شهر تبریز و در سال ۱۸۵۲، حدود هشتصد غلام سیاه و خواجه و همچنین حدود دو هزار و پانصد کنیز سیاه در شهر تهران زندگی می‌کردند (Mirzai, 2017: 127). بردگان سیاه برای انجام امور خانگی مانند دایگی و مراقبت از کودکان یا به‌عنوان کابین زنان یا حتی به‌عنوان زنان حرم‌سرا در منازل سلاطین و برخی افراد ثروتمند مشغول به کار می‌شدند (Mirzai, 2002: 235). به هر حال، اگرچه بیشتر آفریقاییان در شهرهای جنوبی استقرار یافتند، اما تعدادی از آنها نیز به دلایل مختلف وارد شهرهای دیگر شدند. البته در دوران حاضر نشانی از حضور آفریقایی‌تباران در شهرهای شمالی ایران مانند تهران وجود ندارد و حضور قابل مشاهده آنها تنها در مناطق جنوبی است (Mirzai, 2002: 235). میرزایی معتقد است آن دسته از آفریقایی‌تبارانی که در شهرهای بزرگی چون تهران سکونت یافته‌اند، راه همانند شدن یا شبیه شدن کامل با جامعه میزبان را در پیش گرفته‌اند. از این رو در جامعه میزبان کاملاً حل شده‌اند و حتی قابل تمایز و شناسایی نیز نیستند (Mirzai, 2002: 235). از آنجا که اطلاعات و آمار دقیقی از حضور ایرانیان آفریقایی‌تبار در شهرهای بزرگی چون تهران وجود ندارد، امکان پژوهش در خصوص نحوه همگرایی یا شبیه‌سازی آنها نیز وجود ندارد، اما در خصوص عدم تمایز آنها با جامعه میزبان باید اشاره داشت که رنگ پوست این افراد تفاوت شایان ملاحظه‌ای با افراد دیگر دارد و حتی در صورت شبیه‌سازی اجتماعی همچنان متمایز خواهند بود. بنابراین، صرف عدم مشاهده ایرانیان آفریقایی‌تبار در شهرهای بزرگ نمی‌تواند دلیلی بر شبیه‌سازی اجتماعی آنها باشد.

متأسفانه آمار دقیقی از تعداد این بردگان در آن زمان و همچنین فرزندان و نوادگان آنها که بعدها جزء شهروندان ایرانی محسوب می‌شدند، وجود ندارد. با این حال، گفته می‌شود در سال ۱۸۲۷ چیزی بین ۳۰ هزار تا ۵۰ هزار برده که نیمی از آنها را زنان تشکیل می‌دادند، در ایران زندگی می‌کردند (Mirzai, 2017: 128). میرزایی در کتاب خود جدولی از میزان دقیق فروش تعدادی از بردگان حبشی و غیرحبشی ارائه می‌دهد که در شهرهای مختلف جنوب ایران در سال ۱۸۴۲ به فروش رسیده‌اند. براساس این جدول، در شهرهای بوشهر، لنگه، بندرعباس، بندر کنگان و عسلویه در مجموع حدود ۱۲۰۰ برده غیرحبشی و ۸۰ برده حبشی فروخته شده است (Mirzai, 2017: 64). در آماری کلی‌تر گفته می‌شود تا سال ۱۹۰۲، تعداد کل بردگان سیاه در ایران به چیزی حدود ۳۸ هزار نفر رسیده بود که ۰/۳۸ درصد کل جمعیت ایران را (که چیزی بالغ بر ده میلیون نفر بود) تشکیل می‌دادند (Mirzai, 2017: 128). اگرچه تعداد این افراد بسیار اندک است، نحوه تعامل و همزیستی ایرانیان با آنها و برعکس و تأثیر این همزیستی در

شکل‌گیری هویت ملی (به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های هویت اجتماعی) آنها بسیار حائز اهمیت است که در این پژوهش به آن پرداخته شده است.

پیشینه نظری: هویت اجتماعی و برساخته بودن هویت‌ها

چارچوب نظری استفاده‌شده در این تحقیق، نظریه «هویت اجتماعی» هنری تاجفل و جان ترنر است که در ادامه به توصیف اجمالی آن می‌پردازیم. این نظریه که توسط هنری تاجفل^۱ (روانشناس-اجتماعی بریتانیایی) و شاگردش جان ترنر^۲ پایه‌گذاری شده است، اعتبار ویژه‌ای در تبیین و تحلیل مطالعات هویت دارد. جمع‌کننده‌ی از پژوهشگران مسئله هویت، به‌طور خاص برای تبیین و تحلیل یافته‌های خود در مورد هویت گروه‌های اقلیت از این نظریه استفاده می‌کنند. در همین زمینه، برای مثال می‌توان به افرادی مانند جاکوبسن (Jacobson, 1997: 238)، سعید و همکاران (Saeed *et al.*, 1999: 825)، فینی (Phinney, 2003: 76) و سلدیک و همکاران (Ysseldyk *et al.*, 2010: 61) اشاره کرد. تاجفل و ترنر در قالب این نظریه، هویت را در چارچوب رابطه فرد با گروه مورد بررسی قرار می‌دهند. از این منظر، نظریه هویت اجتماعی در چارچوب «عضویت» و «احساس تعلق خاطر یک فرد» به یک یا چند گروه تعریف می‌شود (Tajfel & Turner, 1986: 15). از دیدگاه این نظریه، «هویت اجتماعی و احساس تعلق فرد به یک گروه به‌طور انفکاک‌ناپذیری با یکدیگر مرتبط‌اند، به‌طوری‌که تعریف و فهم یک فرد از کیستی خود تا حد زیادی به فهم فرد از ویژگی‌های گروه اجتماعی عضو شده بستگی دارد» (Hogg & Abrams, 1998: 7). از سوی دیگر، «هویت اجتماعی» به‌عنوان یک هویت فراگیر و عام مطرح می‌شود که هویت‌های جزئی‌تر مانند هویت فرهنگی، هویت دینی، هویت ملی، هویت نژادی یا هویت حزبی را نیز به‌عنوان زیرگروه‌های خود می‌تواند در برگیرد. البته به‌طور کلی تعارضی میان احساس تعلق افراد به این هویت‌های چندگانه وجود ندارد و افراد می‌توانند همزمان به هویت‌های مختلفی چون خانواده، مدرسه، گروه‌های اجتماعی، گروه‌های مذهبی یا به یک ملت خاص احساس تعلق خاطر داشته باشند (Saeed *et al.*, 1999: 825). میزان تعلق و وابستگی افراد به هر کدام از هویت‌های اجتماعی خود البته می‌تواند از احساس تعلق به هویت دیگر متفاوت بوده و از درجه یا عمق کمتر یا بیشتری نسبت به یکدیگر برخوردار باشد (Phinney, 2003: 68).

مؤلفه «شناخت» و «تعلق عاطفی» در نظریه هویت اجتماعی بسیار جایگاه ویژه‌ای دارند و در حقیقت این نظریه براساس این دو مؤلفه استوار شده است. با توجه به اهمیت محوری این

1. Henri Tajfel
2. John Turner

دو مؤلفه، تاجفلی هویت اجتماعی را به‌عنوان «دانش و آگاهی فرد از عضویت در یک گروه اجتماعی خاص که با میزانی از اهمیت ارزشی و عاطفی عضویت در چنان گروهی همراه است» (Tajfel, 1972: 31) تعریف می‌کند. بر این اساس برای تحقق و حصول یک هویت اجتماعی، هر فردی ابتدا باید میزانی از شناخت و دانش فردی نسبت به عضویت در یک/چند گروه اجتماعی خاص را داشته باشد و سپس عضویت در آن گروه یا گروه‌های خاص برای فرد موردنظر از اهمیت ارزشی و عاطفی برخوردار باشد. همان‌گونه‌که از تعریف مذکور برمی‌آید، مؤلفه‌های «شناختی» و «عاطفی» در شکل‌گیری هویت‌های اجتماعی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. در خصوص اهمیت مؤلفه «شناختی» باید خاطر نشان ساخت که نکته‌ اساسی در شکل‌گیری هویت‌های اجتماعی، داشتن درک و شناخت کافی فرد از موقعیت فردی، گروهی و اجتماعی خود است. بنابراین صرف حضور یا تولد در گروه‌های مختلف ملی، قومی، مذهبی یا فرهنگی موجب احساس تعلق خاطر یا شکل‌گیری هویت نمی‌شود. یا اینکه انتساب یا مرتبط ساختن افراد (توسط دیگران) به گروه‌های اجتماعی مختلف نمی‌تواند موجب احساس تعلق خاطر یا شکل‌گیری هویت به آن گروه‌ها باشد، بلکه شناخت و درک شخصی فرد نسبت به عضویت خود در آنها ضروری است. در خصوص مؤلفه «عاطفی» باید گفت برای شکل‌گیری هویت‌های اجتماعی نقش خاصی برای «ارتباط عاطفی و شخصی» فرد با گروه‌های اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. بنابراین، علاوه بر ضرورت وجود شناخت و درک درست از یک گروه اجتماعی، داشتن «احساس مثبت و عاطفی به عضویت در گروه» نیز ضرورت دارد.

نظریه هویت اجتماعی، بُعد دیگری نیز دارد که در بررسی هویت افراد به‌ویژه افراد گروه‌های اقلیت می‌تواند مفید باشد که عبارت است از «نقش تأثیر تخریب و تحقیر عمومی». براساس این نظریه، میان تحقیر عمومی (از جمله عدم پذیرش هویت ملی گروه‌های اقلیت) و افزایش انسجام درون‌گروهی افراد تخریب‌شده رابطه مستقیم وجود دارد. در همین زمینه جان ترنر معتقد است تحقیر عمومی هویت اجتماعی یک فرد (به‌ویژه از گروه اقلیت) توسط افراد گروه اکثریت به همبستگی درون‌گروهی در طرف گروه اقلیت تحقیرشده منجر می‌شود. انسجام درون‌گروهی، مکانیسمی است که اعضای گروه اقلیت در پیش می‌گیرند تا از این طریق تفاوت درون‌گروهی خود را از گروه اکثریت افزایش دهند و عزت نفس خود را حفظ کنند (Turner, 1985). اگر جنبه‌ای از هویت اجتماعی افراد گروه اقلیت (مانند احساس و ابراز تعلق آنها به کشور میزبانی که در آنها زندگی می‌کنند یا به تعبیر دیگر هویت ملی آنها) توسط گروه اکثریت جامعه انکار یا تحقیر شود، افراد تحقیرشده ممکن است برای جبران این احساس تحقیر یا کنار گذاشته شدن، نسبت به هویت تحقیرشده خود احساس همبستگی و تعلق

بیشتری کنند و ارتباطات و تعلقات درون‌گروهی خود را با گروه تخریب‌شده افزایش دهند. هویت درون‌گروهی تقویت‌شده می‌تواند تا اندازه‌ای از احساس تحقیر و نادیده انگاشته شدن این افراد جلوگیری کند، زیرا هویت درون‌گروهی این افراد (به‌عنوان جنبه دیگری از هویت اجتماعی آنها) مورد پذیرش و احترام کامل افراد گروه اقلیت خواهد بود. نظریه هویت اجتماعی به‌همراه نکات برجسته‌شده آن در تحلیل چگونگی ایجاد و همچنین رشد و تقویت «هویت ایرانی» یا «هویت آفریقایی» در میان «ایرانیان آفریقایی‌تبار» استفاده می‌شود. نظریه «تحقیر و تخریب» نیز در مورد افرادی که تجربه‌ای از انکار یا تحقیر داشته باشند، استفاده خواهد شد.

بخش دوم پیشینه نظری این مقاله به بررسی اجمالی «نظریه برساخته بودن» هویت‌های اجتماعی می‌پردازد که بر امکان شکل گرفتن و تأثیرپذیری هویت‌های اجتماعی از شرایط پیرامون اشاره دارد. در کنار برخی نظریه‌ها که شکل‌گیری یا تعیین هویت را به‌عنوان فرایند «وجودی» یا به تعبیری «از پیش تعیین‌شده» که توسط مؤلفه‌هایی چون محل تولد و اصل و نسب تعیین می‌شود عنوان می‌کنند، نظریه‌هایی نیز وجود دارند که فرایند شکل‌گیری هویت را (به‌ویژه برای مهاجران و اقلیت‌های قومی) فرایندی «انتخابی و برساخته» قلمداد می‌کنند. برای نمونه بندیکت اندرسون در کتاب مشهور خود (جوامع تخیلی) استدلال می‌کند که هویت‌ها به میزان فراوانی «تصوری و برساخته» هستند (Anderson, 1991: 6). در دفاع از نظریه هویت به‌عنوان فرایندی انتخابی، دیوید مکرون نیز معتقد است که «هویت نباید به‌عنوان یک نشانه یا برچسبی که هنگام تولد یا در مدرسه بر روی سینه ما دوخته می‌شود، قلمداد گردد، بلکه باید به‌عنوان مجموعه‌ای پیچیده از نشانگرهای فرهنگی محسوب شود که در بازی تعیین و ساخت هویت به‌کار می‌روند» (McCrone, 2002: 316). بر همین اساس زیگمونت باومن نیز مسئله تعیین هویت را به‌عنوان یک «فعالیت یا اکشن» معرفی می‌کند (Bauman, 2001: 125) و پتر ورسلی از آن به‌عنوان «استراتژی و یا اسلحه» نام می‌برد (Worsley, 1984: 249) که مردم از آنها در شرایط گوناگون استفاده می‌کنند. در ضمن باید خاطر نشان کرد که افراد در ساخت و شکل‌دهی هویت خود از برخی نشانگرهای هویتی^۲ استفاده می‌کنند که برجسته‌ترین آنها در تعیین هویت ملی، محل اقامت، تولد و اصل و نسب است (Bond, 2006: 611). این نشانگرها همچنین می‌توانند به اموری فرهنگی، زبانی، دینی، قومی و نژادی تعلق گیرند. بنابراین نشانگرهای هویتی اساساً «ویژگی‌های مربوط به یک فرد است که ممکن است برای ارائه به دیگران و برای حمایت از ادعای هویت ملی انتخاب شوند» (Kiely et al., 2001: 35-6). در پایان

1. As a being process
2. Identity markers

این بخش باید اذعان داشت که نظریه «هویت اجتماعی» و نظریه «ساخت و تعیین انتخابی هویت» می‌تواند به توضیح و تبیین یافته‌های این تحقیق در خصوص اهمیت مؤلفه‌هایی چون ملیت و قومیت در شکل‌گیری هویت ملی (به‌عنوان یکی از اشکال هویت اجتماعی) ایرانیان آفریقایی‌تبار کمک فراوانی کند.

روش‌شناسی

تحقیق حاضر اساساً پژوهش میدانی بوده و نتایج آن متکی بر تحلیل داده‌های کیفی است. با توجه به مسئله اصلی تحقیق که تبیین پیچیدگی‌های نحوه شکل‌گیری و میزان اهمیت هویت ملی ایرانیان آفریقایی‌تبار است، پژوهش حاضر با اتخاذ رویکرد کیفی، روش مصاحبه نیمه‌ساختاری^۱ را برای جمع‌آوری داده‌های خود برگزیده است. مصاحبه‌های «نیمه‌ساختاری» که نوع خاصی از پرسش‌های انعطاف‌پذیر است، مابین مصاحبه‌های «ساخت‌مند» و «غیرساخت‌مند» قرار می‌گیرد و با فضایی که در اختیار مشارکت‌کنندگان قرار می‌دهد، این امکان را به پژوهشگر می‌دهد تا به تجربیات، برداشت‌ها و نگرش‌های مختلف آنها پی ببرد (Blaikie, 2000: 191). بر همین اساس، استفاده از این نوع مصاحبه‌ها در پژوهش‌های «کیفی» بسیار رایج است (Mason, 1996: 38). با توجه به کارایی چنین مصاحبه‌هایی، ۴۶ مصاحبه کیفی با ایرانیان آفریقایی‌تبار مختلف در شهرها و روستاهای مختلف جنوبی کشور (مانند روستای «سلخ» و شهر «بندرعباس» از توابع استان هرمزگان و روستای «لاشار» و شهر «نیک‌شهر» از توابع استان سیستان و بلوچستان) انجام گرفت. مصاحبه‌های مذکور در شهریورماه ۱۳۹۷ انجام گرفته است. براساس اهمیت تفاوت جغرافیایی (شهری-روستایی) در نحوه تعامل ایرانیان آفریقایی‌تبار با جامعه پیرامون (Mirzai, 2002: 235-236)، در این تحقیق ۷ مصاحبه در روستای سلخ و ۱۲ مصاحبه در شهر بندرعباس و ۱۶ مصاحبه در روستای لاشار و ۱۱ مصاحبه در شهر نیک‌شهر انجام گرفته است. بر این اساس، در مجموع ۲۳ مصاحبه در محیط روستایی و ۲۳ مصاحبه در محیط شهری انجام گرفته است تا بتواند در صورت وجود تفاوت‌های ناشی از محل زندگی ایرانیان آفریقایی‌تبار بیانگر این تمایزات نیز باشد. مصاحبه‌های انجام‌گرفته که تمامی آنها نیز ضبط شده بودند به‌صورت کامل پیاده شده و تحلیل شدند. با توجه به روش نظام‌مند و فرایند مشخص «نظریه داده‌بنیاد»^۲ در کدگذاری و تحلیل داده‌های کیفی (Glaser & Strauss, 1967: 2) از این روش در تحلیل داده‌ها استفاده شده است. با توجه به ضرورت‌های این روش، این پژوهش در مرحله پیش از گردآوری داده‌ها اقدام به اتخاذ هیچ‌گونه نظریه‌ای

-
1. Semi-structured interviews
 2. Grounded Theory

نکرده و مطالعات ادبیات تحقیق، تنها به سبب آشنایی بیشتر با فضای زندگی اجتماعی ایرانیان آفریقایی تبار بوده است. نظریه‌های به کار گرفته شده در این تحقیق نیز پس از انجام مرحله کدگذاری و تحلیل اولیه بوده است.

تجزیه و تحلیل یافته‌های تحقیق

نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که برخلاف بیشتر گروه‌های اقلیت که گرایش به ساخت هویت‌های خطی یا چندگانه^۱ دارند (Hopkins, 2003: 63-68; Saeed *et al.*, 1999: 836; Kidd & Jamieson, 2011: 65; 2007, 2008: 121)، ابراز تعلق خاطر به یک هویت واحد در میان آفریقایی تباران رواج بیشتری دارد. نتایج پژوهش حاضر پیشنهاد می‌کند که انتساب به هویت «ایرانی» با شدت و حدت بیشتری نسبت به هویت‌های دیگر در میان «ایرانیان آفریقایی تبار» رواج داشت. این مسئله بسیار حائز اهمیت است و در این بخش با جزئیات بیشتری در مورد آن بحث می‌کنیم. به طور کلی، اولین پاسخی که مصاحبه‌شوندگان برای توصیف هویت ملی خود ارائه دادند، به سه نوع کلی تقسیم می‌شود: «هویت ایرانی» (با ۳۵ نفر)، «هویت آفریقایی» (۷ نفر) و «هویت آفریقایی-ایرانی» (۴ نفر). اگرچه پژوهش حاضر یک تحقیق کمی نبوده و با قطعیت در این زمینه نمی‌توان اظهار نظر کرد، اما این ارقام می‌تواند حاکی از میزان رواج انواع هویت‌های ملی به ویژه هویت «ایرانی» در میان ایرانیان آفریقایی تبار باشد. ابراز تعلق به هر کدام از این هویت‌ها پیچیدگی‌ها و معانی مختلفی دارد که در بخش‌های زیر به ترتیب و با جزئیات بیشتر به آنها می‌پردازیم. قبل از تحلیل هر کدام از این هویت‌ها، اشاره به این نکته لازم که اگرچه گروه دوم و سوم در مرحله اول و به عنوان پاسخ نخست، هویت آفریقایی یا هویت آفریقایی-ایرانی را مطرح ساختند، اما تمام مصاحبه‌شوندگان (به غیر از یک مصاحبه‌شونده^۲) اظهار داشتند که تمایل دارند دیگران آنها را با هویت «ایرانی» بشناسند. این مسئله نشان از تسلط و اهمیت هویت ایرانی و مؤلفه «ملیت» یا «تابعیت» در نزد مصاحبه‌شوندگان دارد. با توجه به مؤلفه‌های اصلی تشکیل دهنده هر کدام از این هویت‌ها (ملیت و قومیت) و همچنین تمایل تمام مصاحبه‌شوندگان به هویت ایرانی، این هویت‌ها را به دو دسته «هویت‌های ملی» و «هویت‌های قومی-ملی» تقسیم می‌کنیم و به بررسی معانی و

1. Hyphenated or multiple identities

۲. این فرد مصاحبه شونده شماره ۴۴ بود که اساساً به دلایل احساس تعلق شدید و انحصاری به هویت دینی خود، گرایش خاصی به مسئله هویت ملی چه «ایران» و چه «آفریقا» نداشت و پایه‌های هویتی خود را متفاوت از دیگران پی‌ریزی کرده بود. اگرچه این موضوع اهمیت دارد و می‌تواند موضوع تحقیق مستقلی باشد، اما از آنجا که تعداد این قبیل افراد بسیار نادر بود (تنها یک نفر)، از دایره تحلیل خارج شدند.

چرایی شکل‌گیری آنها می‌پردازیم.

۱. هویت‌های ملی: «ما ایرانی هستیم»

اولین مؤلفه تأثیرگذار در هویت اجتماعی مصاحبه‌شوندگان، مؤلفه «ملیت»^۱ بود که در هویت «ایرانی» نمود می‌یافت. احساس تعلق آنها به هویت «ایرانی» بیشتر بر پایه مؤلفه «تولد و سکونت»^۲ در ایران استوار می‌شد. البته ویژگی‌های دیگری نیز چون تکلم به زبان فارسی، اعتقاد به دین اسلام از مؤلفه‌های تقویت احساس تعلق مصاحبه‌شوندگان به «هویت ایرانی» بود. برای مثال، مصاحبه‌شونده شماره ۱۰ (۴۱ ساله، ملوان، ساکن بندرعباس) که خود را یک ایرانی معرفی می‌کرد، در پاسخ به این پرسش که داشتن چه ویژگی‌هایی یک فرد را ایرانی می‌سازد، بیان داشت:

«سرزمینی که شما در آن متولد و بزرگ می‌شوید، زبانی که با آن صحبت می‌کنید و فرهنگی که با آن بزرگ می‌شوید از جمله شواهد روشنی است که نشان می‌دهد شما از کجا آمده‌اید [به کجا تعلق دارید].»

نقل قول مذکور بر نقش مؤلفه محل سکونت، زبان و فرهنگ در ساخت هویت ایرانی تأکید دارد که حاکی از عجین شدن و همگرایی عمیق این افراد با ایران و ویژگی‌های فرهنگی آن دارد. از سوی دیگر، دوری و ناآشنایی آنها با کشورهای آفریقایی مقدمات تعلق بیشتر آنها به هویت «ایرانی» را فراهم آورده است. بسیاری از مصاحبه‌شوندگان از پیشینه دقیق خود و نیاکانشان (اینکه از چه کشور خاصی به ایران آورده شده‌اند) اطلاعی نداشتند و به‌طور کلی از پدران خود شنیده بودند که از آفریقا به جنوب ایران آورده شده‌اند. برای مثال، مصاحبه‌شونده شماره ۳۷ که فردی با تحصیلات و شغل نویسندگی بود، در این مورد بیان داشت که «در حد شنیده‌ها شنیدیم که نسب آفریقایی داریم اما مطمئن نیستیم» (۲۷ ساله، ساکن روستای لاشار، اهل سنت). همچنین بسیاری از آنها حتی برای یک‌بار به کشورهای آفریقایی سفر نکرده یا ارتباطی با مردمان آن کشورها نداشته یا حتی برخی علاقه‌ای به برقراری ارتباط نداشتند. برای نمونه، مصاحبه‌شونده شماره ۱۹ که دارای مدرک دیپلم و شغل کارگری بود، در پاسخ به این پرسش که اگر شانس داشتید برای مسافرت یا مهاجرت به کشوری در آفریقا آیا قبول می‌کردید؟ بیان داشت: «خیر، زیرا ما وطنمان را دوست داریم» (۳۰ ساله، ساکن روستای لاشار، اهل سنت). فقدان اطلاع دقیق از ریشه قومی و محل تولد نیاکان و همچنین عدم ارتباط با کشورهای آفریقایی می‌تواند در تضعیف احساس تعلق ایرانیان آفریقایی‌تبار به پیشینه قومی

1. Nationality
2. Residence

نیاکانشان تأثیرگذار باشد.

ویژگی‌های مذکور (تولد، سکونت و زبان) نشان می‌دهد که هویت ایرانی در نزد این افراد دارای ماهیت «مدنی و ملی» است تا اینکه ماهیتی «نژادی و قومیتی» داشته باشد. هویت‌های ملی‌ای که بر پایه ویژگی‌های مدنی^۱ استوار شده‌اند، از پدیده‌ترین^۲ انواع هویت ملی محسوب می‌شوند (Smith, 2010: 45)، درحالی‌که هویت‌های ملی مبتنی بر مؤلفه‌های نژادی یا قومی از دامنه شمول کمتری برخوردارند و می‌توانند از جمله هویت‌های انحصاری^۳ محسوب شوند. نقل قول فوق حاکی از آن است که در میان برخی مصاحبه‌شوندگان (۳۵ نفر از ۴۶ نفر) تفاوت‌های نژادی (رنگ پوست) و قومی خود را مانعی برای ایرانی بودن ندانسته و دامنه شمول «هویت ملی ایرانی» را فراتر از محدودیت‌ها و مرزهای قومی و نژادی می‌دانستند. این نقل قول می‌تواند پیشنهاددهنده این مسئله باشد که هویت ملی ایرانی براساس مؤلفه‌های مدنی ساخته شده است. البته پژوهش حاضر به‌عنوان یک پژوهش کیفی با جامعه آماری مشخص نمی‌تواند این مسئله را با قطعیت ثابت کند، چراکه ثابت کردن آن نیازمند انجام پژوهشی کمی با جامعه آماری گسترده است. علاوه بر این، در بخش بعد بحث خواهیم کرد که تعدادی از مصاحبه‌شوندگان (۷ نفر از ۴۶ نفر) اشاره داشتند که هویت ایرانی آنها توسط برخی ایرانیان به چالش کشیده شده است، بنابراین در میان برخی ایرانیان (اگرچه اندک در تعداد) هویت ایرانی دارای پایه‌های نژادی و قومی است که سبب خارج ساختن افراد متناسب به نژادها یا قومیت‌های متفاوت از دایره شمول هویت ایرانی خواهد شد. با این حال باید خاطر نشان ساخت که احساس تعلق خاطر تعدادی از این مصاحبه‌شوندگان به هویت ایرانی به اندازه‌ای بوده است که هرگونه احساس تعلق خاطری را به پیشینه‌های قومی یا نژادی خود رد می‌کردند. برای نمونه مصاحبه‌شونده شماره ۸، که فردی ۷۰ ساله و کارگر و ساکن شهر بندرعباس بود، هرگونه احساس تعلق به هویت آفریقایی را رد کرد:

«من از یک تبار و ریشه بلوچی هستم و فکر نمی‌کنم و اعتقادی هم ندارم که هیچ‌گونه خون آفریقایی در رگ‌های من جریان داشته باشد. البته من یک‌سری جملات سواحیلی نیز^۴ می‌دانم که زمانی که افراد یکدیگر را می‌بینند به یکدیگر می‌گویند. البته من زبان عربی هم می‌دانم همچنان‌که زبان فارسی را نیز می‌دانم. من در مورد شهرهای آفریقایی و مردمان آنها چیزی نمی‌دانم. پدر من و پدران او نیز چیزی در این باره نمی‌دانستند بنابراین من دوست دارم تا به‌عنوان یک ایرانی شناخته شوم زیرا این کشور را خوب می‌شناسم و مردم آن را نیز می‌شناسم.»

1. Civic identities
2. Inclusive
3. Exclusive

۴. یکی از زبان‌های رایج آفریقاییان و زبان رسمی کشور کنیا و تانزانیا.

نقل قول فوق نشان‌دهنده تمایل و گرایش شدید این افراد با ایران و «هویت ایرانی» است، به نحوی موجب انکار یا رد هرگونه علقه یا تعلق خاطر به پیشینه نژادی و قومی آنها شده است. این مسئله می‌تواند حاکی از ظرفیت شایان توجه هویت ایرانی برای در برگرفتن نژادها و قومیت‌های مختلف باشد که به نوعی ایده «مدنی بودن» پایه‌های هویت ایرانی را تقویت می‌سازد، چراکه در غیر این صورت آفریقایی‌تباران می‌بایست گرایش بیشتری نسبت به پیشینه و هویت قومی خود می‌یافتند. البته اعتقاد به مدنی بودن هویت ایرانی در میان تمام ایرانیان یا آفریقایی‌تباران تعمیم ندارد (همان‌گونه که اشاره شد تعدادی از افراد چنین دیدگاهی ندارند)، اما ظرفیت شایان توجهی برای ترویج و عمق‌بخشی به این دیدگاه وجود دارد.

علاوه بر عدم علقه عاطفی با پیشینه قومی، هیچ‌کدام از مصاحبه‌شوندگان این دسته از نظر فیزیکی و در عمل نیز ارتباطی (اعم از سفر، داشتن خویشاوند و ارتباط با آنها و غیره) با هیچ‌کدام از کشورهای آفریقایی یا کشور محل تولد پیشینیانشان نداشتند. این عدم ارتباط هم می‌تواند معلول تمایل و گرایش شدید آنها به ایران و هویت ایرانی و هم علت گرایش شدید آنها به هویت ایرانی باشد، اما به هر حال بیانگر علقه مستحکم آنها به ایران و فقدان علقه یا فقدان ارتباطشان با آفریقا و کشورهای آفریقایی است. البته تعداد محدودی از مصاحبه‌شوندگان (۵ نفر از ۴۶ نفر) ارتباطاتی با آفریقا داشتند که اغلب در دسته دوم و سوم قرار دارند که در بخش‌های بعد در مورد آنها بحث می‌کنیم.

یکی دیگر از ویژگی‌های افرادی که در این گروه قرار داشتند (به غیر از یک نفر که در ادامه به آن نیز اشاره خواهیم کرد)، احساس می‌کردند که دیگر ایرانیان نیز آنها را به عنوان یک «ایرانی» می‌شناسند و می‌پذیرند. برای نمونه برخی اظهار داشتند که برخی افراد آنها را به عنوان «بندری» می‌شناسند. شایان ذکر است که عنوان «بندری» مترادف عباراتی چون «سیاه» یا «سیاهان جنوب» است که به کسانی اطلاق می‌شود که در ایران متولد شده‌اند و در بنادر جنوبی کشور که (بخش زیادی از جمعیت آن را سیاهان تشکیل می‌دهند) زندگی می‌کنند (Mirzai, 2014: 367). اگرچه عبارت «بندری» بیشتر برای اشاره به افراد سیاه‌پوست به کار می‌رود، به پیشینه قومی و سرزمین آبا و اجدادی آنها اشاره ندارد (Mirzai, 2014: 367). همان‌گونه که در نظریات تاجفل و دیگران نیز آمده است، در هویت اجتماعی پذیرش یا انکار تعلق افراد به یک هویت می‌تواند تبعات هویتی برای فرد داشته باشد (Taylor, 1992: 64; Honneth, 1995: 92). برای مثال به نظر ترنر اگر اظهار تعلق افراد اقلیت به یک هویت خاص (برای مثال هویت ملی یا هویت اکثریت) توسط گروه اکثریت جامعه به رسمیت شناخته نشود، ممکن است افراد گروه اقلیت بیش از پیش به یکدیگر نزدیک شوند و احساس تعلق بیشتری به هویت درون‌گروهی خود بیابند (Turner, 1985; Saeed, 1999: 26). فقدان چنین حالتی در تعامل میان

ایرانیان و آفریقایی‌تباران ممکن است در تقویت احساس تعلق آنها به هویت «ایرانی» تأثیرگذار باشد. در این میان، فردی که تجربه‌ای از عدم پذیرش داشت اما همچنان به هویت ایرانی علقه داشت، مصاحبه شونده شماره ۱۴ بود که زنی ۷۰ ساله، بدون تحصیلات و ساکن شهر بندرعباس بود. وی که به شغل سنتی انجام رسوم «زار»^۱ اشتغال داشت، در این خصوص گفت: «برخی افراد وقتی مرا می‌بینند می‌گویند تو ایرانی نیستی. در جوابشان می‌خندم و می‌گویم آره من از زنگبار آمده‌ام. وقتی من تفاوت چهره و رنگ خود با دیگران را می‌بینم، به این فکر می‌افتم که همان‌گونه که پدربزرگ و مادربزرگ‌های من گفته‌اند، اصالت و ریشه قومی من به زنگبار بازمی‌گردد.»

یکی از نکاتی که این نقل قول مطرح می‌سازد، اهمیت «رنگ پوست» یا مؤلفه نژاد در میان برخی ایرانیان است. در مورد این مؤلفه در بخش بعد بیشتر صحبت می‌کنیم، اما در اینجا نکته موردنظر عبارت است از تأثیر عدم پذیرش هویت مصاحبه شونده شماره ۱۴ توسط برخی افراد. همان‌گونه که در نقل قول فوق اشاره شده، برخورد و نحوه تعامل برخی افراد با او و برجسته ساختن تفاوت رنگ پوست وی سبب شده است تا مصاحبه شونده شماره ۱۴ از ریشه نژادی یا قومی خود نیز آگاه شود و انتساب به این پیشینه را بپذیرد. در اینجا دو نکته را می‌توان مورد بحث قرار داد؛ نخست اینکه، به نظر می‌آید مصاحبه شونده شماره ۱۴ از ابتدا علاقه چندانی برای انتساب به پیشینه قومی خود نداشته است و نحوه برخورد برخی افراد وی را به این انتساب وا داشته است. نکته دوم این است که این برخورد یا حتی پذیرش پیشینه قومی سبب فاصله گرفتن از هویت ایرانی نشده است و همچنان در برخورد اول خود را به‌عنوان یک ایرانی معرفی می‌کند. در نگاه اول به نظر می‌رسد مورد نظریه ترنر (Turner, 1985) را به چالش می‌کشد، اما در پاسخ باید گفت نظریه ترنر همچنان معتبر به نظر می‌رسد، چراکه در بخش بعد خواهیم دید که تجربیاتی از این دست موجب تقویت احساس تعلق به هویت‌های درون‌گروهی (در اینجا هویت قومی) شده است. البته در نمونه مصاحبه شونده شماره ۱۴ نیز این تجربه موجب افزایش خودآگاهی و پذیرش انتساب به پیشینه قومی شده، اما به نظر می‌رسد تعداد یا شدت این تجربیات به‌حدی نبوده است که این پیشینه قومی را در وی به‌عنوان یک هویت اجتماعی و ملی مطرح کند. از سوی دیگر، می‌توان گفت شدت و حدت این تجربیات به اندازه‌ای نبوده است که میزان تعلق خاطر وی به هویت ملی خود (هویت ایرانی) را کاهش دهد یا تضعیف کند. البته باید خاطر نشان ساخت اگرچه تمام

۱. مراسم زار، آیینی قومی-نژادی است که اغلب توسط ایرانیان آفریقایی‌تبار در جنوب ایران انجام می‌گیرد. در این مراسم، بابازار یا مامازار به افراد بیماری که گفته می‌شود نوعی باد یا جن وجود آنها را تسخیر کرده است، کمک می‌کند تا از آنها رهایی یابند.

مصاحبه‌شوندگان در این دسته (به‌غیر از یک نفر) احساس می‌کردند که ابراز تعلق آنها به هویت ایرانی از سوی دیگر هموطنانشان مورد پذیرش است و تجربه‌ای از چالش و زیر سؤال رفتن آن نداشتند، اما برخی از آنها اشاره کردند در برخی امور اجتماعی (مانند عدم ازدواج با سیاهان، عدم شکل گرفتن دوستی‌های با صمیمیت بالا میان دانش‌آموزان سفید و سیاه و ...) یا در یافتن شغل احساس می‌کنند که تبعیضی میان افراد سفیدپوست و سیاه‌پوست اعمال می‌شود. از آنجا که هدف اصلی پژوهش بررسی تبعیض نژادی و قومی در میان مصاحبه‌شوندگان نبوده و طرح نظام‌مندی برای اندازه‌گیری یا بررسی آن نداشته است، نمی‌تواند در مورد صحت و سقم آنها اظهارنظر کند، اما به‌طور کلی می‌توان گفت در میان برخی از این افراد چنین برداشتی وجود داشت. نکته‌ی حائز اهمیت در اینجا این است که میزان و شدت این برداشتها یا تجربیات به‌حدی نبوده است که در احساس تعلق خاطر آنها به هویت ایرانی خللی وارد سازد.

۲. هویت‌های قومی: «نیاکان ما را چند صدسال پیش از آفریقا آورده‌اند»

دومین مؤلفه تأثیرگذار در هویت اجتماعی مصاحبه‌شوندگان، مؤلفه «قومیت»^۱ بود که بیشتر در اظهار هویت‌های دسته دوم مصاحبه‌شوندگان (گروه دوم و سوم) به چشم می‌خورد. همان‌گونه که پیشتر نیز ذکر شد، این دسته از مصاحبه‌شوندگان (۱۱ نفر از ۴۶ نفر) در معرفی هویت خود، یا به هویت «آفریقایی» یا به هویت «آفریقایی-ایرانی» اشاره می‌کردند. قبل از بررسی معنا و میزان تعلق مصاحبه‌شوندگان به پیشینه قومی‌شان لازم است نکته‌ای در خصوص ارتباط مؤلفه «قومیت» و هویتی مانند هویت «آفریقایی» یادآوری شود. اگرچه هویت‌هایی مانند «آفریقایی»، «تانزانایی»، «کنیایی» یا هر کشور دیگر آفریقایی می‌تواند مانند هویت «ایرانی» یک هویت ملی در نظر گرفته شود، اما از آنجا که در این تحقیق مصاحبه‌شوندگان به این کشورها به‌عنوان پیشینه قومی آبا و اجداد خود (جایی که دو قرن پیش محل سکونت اجدادشان بوده) نگاه می‌کنند و هیچ‌گونه نسبت سیاسی (تابعیت) و سکونت در آن ندارند، این هویت‌ها به‌عنوان یک «هویت قومی» قلمداد می‌شوند.

همان‌گونه که اشاره شد، تمام مصاحبه‌شوندگان (از جمله این دسته از مصاحبه‌شوندگان) تمایل داشتند که به‌عنوان ایرانی شناخته شوند و گروه اول کسانی بودند که احساس تعلق به هویت‌های دیگر منتسب به پیشینه قومی‌شان (مانند هویت آفریقایی، تانزانایی، زنگباری...) نداشتند، اما دسته دوم انتساب و بعضاً احساس تعلق به پیشینه قومی نیاکان خود داشتند. در این بخش معنا و پیچیدگی‌های انتساب این افراد به پیشینه قومی‌شان بررسی و ارتباط آن با هویت ملی‌شان (هویت ایرانی) مورد مذاقه قرار می‌گیرد. به‌عبارت دیگر، در این بخش بیشتر

در مورد این موضوع صحبت می‌کنیم که چرا این افراد برعکس افراد دسته اول، انتساب به پیشینه قومی را می‌پذیرند و چرا علی‌رغم پذیرفتن این پیشینه متفاوت، همچنان خود را ایرانی قلمداد می‌کنند.

در پاسخ به این پرسش که چرا این افراد با وجود پذیرش پیشینه نژادی و قومی متفاوت همچنان گرایش و تمایل دارند که به‌عنوان «ایرانی» شناخته شوند، دو عامل زیر در پاسخ‌ها و تجربیات مصاحبه‌شوندگان نمایان بود: اطمینان از «پذیرش اکثریت جامعه» (با وجود تجربه عدم پذیرش از سوی برخی) و همچنین «سکونت بلندمدت و چندین ساله در ایران». در توضیح عامل نخست باید گفت، با توجه به نظریه ترنر (Turner, 1985) اگر ابراز تعلق خاطر گروه‌های اقلیت به هویت گروه اکثریت مورد چالش یا انکار قرار گیرد، ممکن است افراد گروه‌های اقلیت با گرایش بیشتری نسبت به هویت‌های درون‌گروهی خود تمایل نشان دهند. اگر عکس این حالت را نیز صادق بدانیم، می‌توان گفت در صورت پذیرش ابراز تعلق خاطر گروه‌های اقلیت به هویت گروه اکثریت ممکن است افراد گروه اقلیت گرایشی برای ابراز و احساس تعلق خاطر به هویت‌های درون‌گروهی خود نداشته باشند. البته درست است که در برخی موارد خودآگاهی یا پذیرش پیشینه قومی^۱ نیز به‌سبب فقدان پذیرش بوده است. اما می‌توان گفت که میزان شدت و رواج احساس یا تجربه «عدم پذیرش» به‌حدی نبوده است که این افراد را از هویت «ایرانی» دور سازد و آنها را به هویت‌های قومی‌شان سوق دهد تا از این طریق به ایجاد جوامع منزوی درون‌گروهی روی بیاورند. دسته دوم مصاحبه‌شوندگان از جمله افرادی بودند که هم درجاتی از «عدم پذیرش» هویت ملی‌شان را تجربه کرده بودند و هم از این مسئله اطمینان داشتند که دارای هویت ایرانی‌اند و بسیاری از مردم نیز این مسئله را می‌پذیرند. قسمت اول تجربه آنها (به‌ویژه تأکید بر رنگ متفاوت یا داشتن پیشینه قومی متفاوت)، این افراد را نسبت به پیشینه قومی‌شان آگاه ساخته و قسمت دوم تجربه آنها، این افراد را همچنان متمایل به هویت «ایرانی» نگه داشته است. برای نمونه مصاحبه‌شونده شماره ۳ که فردی ۶۰ ساله و ساکن روستای سلخ بود، بیان می‌دارد اگرچه وی پیشینه آفریقایی خود را می‌پذیرد، اما مردم او را به‌عنوان «بندری» می‌شناسند:

«من پذیرفته‌ام که یک آفریقایی‌تبارم، اما شخصاً هیچ‌گاه در آفریقا نبوده‌ام و هیچ‌کس را در آنجا نمی‌شناسم. تنها زمانی که نزدیک آفریقا رفتم هنگامی بود که برای ماهیگیری و در یک سفر تجاری به زنگبار رفتیم. البته جاهای مختلف ایران را دیده‌ام و تمام افرادی که در این

۱. همان‌گونه‌که در بخش اول اشاره شد، بسیاری از مصاحبه‌شوندگان علاقه‌ای برای دانستن پیشینه خود یا انتساب به آن نداشتند و با شدت زیادی خود را ایرانی می‌خوانند. برخی نیز اگرچه ذکر می‌کردند که به آنها گفته شده است که از «آفریقا»، «زنگبار» یا «تانزانیا» به ایران آورده شده‌اند، اما همچنان تردید داشتند که آیا واقعاً ریشه‌ای آفریقایی دارند.

مناطق دیدم من را به‌عنوان یک فرد «بندری» می‌شناختند.»

نقل قول مذکور حاکی از آن است که ایرانیان سیاهان جنوب را به‌عنوان بخشی از مردم ایران می‌شناسند. همان‌طور که اشاره شد عبارت «بندری» معادل عبارت‌هایی مانند «سیاهان جنوب» است که به‌نوعی به «ایرانی بودن» یا «اهل جنوب بودن» این افراد اشعار دارد. این عبارت مصاحبه‌شونده شماره ۳ در حقیقت حاکی از آن است که وی از این نکته آگاه است که «هویت ایرانی یا ایرانی بودن» او به‌ویژه «اهل جنوب یا بندری بودن» وی توسط دیگر ایرانیان مورد پذیرش عمومی قرار گرفته است. علاوه بر مؤلفه پذیرش، مصاحبه‌شوندگان به مورد دیگری نیز اشاره کردند که در تمایل این افراد برای ابراز تعلقشان به هویت ایرانی با وجود انتساب به پیشینه قومی‌شان تأثیر داشته است. این مؤلفه عبارت است از «سکونت بلندمدت در ایران». برای نمونه مصاحبه‌شونده شماره ۷ که فردی ۴۰ ساله و ساکن حوالی روستای سلخ بود، به این مسئله اشاره می‌کند که با وجود داشتن پیشینه آفریقایی آنچه وی و دیگر هم‌تباران وی را ایرانی می‌سازد، زندگی و سکونت بلندمدت آنها در ایران است:

«من شنیده‌ام که چند صد سال پیش آفریقایی‌ها به‌وسیله کشتی به ایران آورده شدند. بسیاری از نوادگان آنها می‌گویند که به آنها گفته شده است که آنها از زنگبار یا دیگر کشورهای آفریقایی به ایران آورده شده‌اند. عموی من یکی از ملوانانی است که صد تا صدوپنجاه آفریقایی را آزادانه لئه به‌عنوان برده وارد ایران کرده‌اند. دلیل اصلی این کار فقری بوده است که آنها در آفریقا با آن درگیر بوده‌اند. من مطمئن هستم که از نظر پدری دارای یک پیشینه زنگباری هستم، اما از نظر مادری یک پیشینه عمانی دارم. عمه‌ام جایی زندگی می‌کند که بسیاری از آفریقاییان در گذشته و در حال حاضر در آنجا ساکن هستند. البته من فکر می‌کنم از آنجایی که ما برای در طول سه یا چهار نسل در ایران زندگی کردیم، ما ایرانی هستیم.»

نقل قول مذکور بر مسئله اهمیت ویژگی «سکونت» در هویت ایرانی تأکید دارد که به‌تفصیل در مورد آن در بخش مؤلفه هویت صحبت کردیم. یا در نمونه‌ای دیگر مصاحبه‌شونده شماره ۴۶ که فردی ۳۳ ساله و ساکن بندرعباس است، به احساس تعلق آفریقایی‌تباران به محل زندگی‌شان اشاره می‌کند که به‌نوعی دیگر بر مسئله سکونت و محل زندگی تأکید می‌کند:

«پیشینه قومی من به تانزانیا بازمی‌گردد، اما با این حال دوست دارم که به‌عنوان یک ایرانی شناخته شوم. در کشورهای دیگر نیز به افرادی که درباره هویت سؤال می‌کنند می‌گویم که من ایرانی هستم. من فکر می‌کنم تمام ایرانیان آفریقایی‌تباران دوست دارند که خود را ایرانی بدانند، زیرا آنها به ایران و شهری که در آن زندگی می‌کنند احساس تعلق دارند.»

با توجه به مثال مصاحبه‌شوندگان شماره ۳، ۷، ۴۶ و همچنین نمونه‌های مشابه دیگر در این دسته، می‌توان گفت که دو عامل در گرایش مصاحبه‌شوندگان دسته دوم به هویت ایرانی

با وجود آگاهی و انتساب به پیشینه قومی‌شان) تأثیر داشته که عبارت است از «پذیرش عمومی» و «سکونت بلندمدت» در ایران که هر دو به‌نوعی به پایه‌های و مبانی «مدنی»^۱ هویت ایرانی اشعار دارند. اما اینکه چرا دسته دوم (۱۱ نفر از ۴۶ نفر) برعکس دسته اول مصاحبه‌شوندگان (۳۵ نفر از ۴۶ نفر) (که منکر هرگونه ارتباط یا تعلق خاطر به پیشینه قومی نیاکان خود بودند)، انتساب به پیشینه آفریقایی خود را می‌پذیرند، اهمیت عواملی مانند «آگاهی از پیشینه قومی و افتخار به آن» حفظ یا تمایل به «ارتباط با کشورهای آفریقایی» توسط مصاحبه‌شوندگان مطرح شد. برای اشاره به عامل اول همان‌گونه‌که در نمونه‌های مصاحبه‌شوندگان شماره ۳، ۷، ۴۶ ملاحظه شد، این افراد نسبت به پیشینه قومی خود اطلاع و آگاهی داشتند و آن را به‌عنوان یک واقعیت تاریخی پذیرفته بودند، درحالی‌که در دسته اول، مصاحبه‌شوندگان با دیده تردید به این شنیده‌ها می‌نگریستند و اعتقاد چندانی به انتسابشان به کشورهای آفریقایی نداشتند. اطلاع از این پیشینه قومی و پذیرش آن به‌عنوان یک واقعیت تاریخی از جمله عواملی بوده است که در برجسته ساختن مؤلفه «قومیت» در فرایند هویت‌سازی این افراد تأثیر گذارده است. تمایل به سفر به آفریقا یا داشتن «ارتباط نزدیک قومی یا خویشاوندی با مردم کشورهای آفریقایی» یکی دیگر از عواملی است که می‌تواند در گرایش این دسته از مصاحبه‌شوندگان به پیشینه قومی‌شان مؤثر باشد. برای نمونه، مصاحبه‌شونده شماره ۶ که فردی ۳۲ ساله و ساکن روستای سلخ بود، در این باره اشاره می‌دارد که:

«وقتی ما از افراد مسن‌تر سؤال می‌کردیم آنها به ما می‌گفتند که ما از آفریقا آمده‌ایم و دانستن این موضوع احساس خوبی به من می‌داد و بسیار دوست داشتم روزی به آنجا بازگردم. به ما گفته شده که چندین سال قبل مادربزرگ ما را از طریق کشتی وارد جزیره هرمز کردند اما وقتی ما از او در این باره پرسیدم او نمی‌توانست چیزی به‌خاطر بیاورد. مادربزرگ من می‌گوید رنگ پوست شما در هویت شما بسیار مهم است و هر کس به شما نگاه کند می‌فهمد که یک بندری هستید و به ایران تعلق ندارید. ممکن است برخی ایرانیان ما را با اعراب اشتباه بگیرند اما ما به آنها توضیح می‌دهیم که ایرانیانی هستیم با ریشه آفریقایی. با این حال من هیچ‌گاه احساس بدی در مورد خودم ندارم و بابت رنگ پوستم بسیار خوشحال هستم.»

نقل قول مذکور علاوه بر اهمیت مسئله ارتباط و تمایل به بازگشت به آفریقا بر این مسئله نیز تأکید دارد که «نژاد سیاه» یا «سیاه‌پوست بودن» می‌تواند باعث افتخار و مایه مباهات نیز باشد. تجربه و احساس مصاحبه‌شونده شماره ۶ می‌تواند حاکی از آن باشد که برخلاف تجربه کشورهایمانند آمریکا (Kolchin, 1993; Asante, 2007)، «نژاد سیاه» و «سیاه‌پوست بودن» تحقیر عمومی نشده یا شخصیت سیاهان در حد کالا یا حیوان تنزل داده نشده است. اگرچه برخی

مصاحبه‌شوندگان (۸ نفر از ۴۶ نفر) اعلام داشتند که احساس یا تجربه عدم پذیرش هویت ایرانی‌شان را داشته‌اند، اما همین تجربه اندک نیز به معنای تحقیر یا بی‌ارزش ساختن شخصیت و وجود آنها نبوده است. گرایش این افراد به ایران و هویت ایرانی به‌نحوی بوده است که تمام مصاحبه‌شوندگان (به‌غیر از یک نفر) تمایل داشتند تا به‌عنوان یک «ایرانی» شناخته شوند.

در مقام مقایسه برخی ویژگی‌های دسته دوم با دسته اول باید گفت که در دسته اول هیچ‌کدام از مصاحبه‌شوندگان ارتباطی با آفریقا یا کشورهای آن نداشتند و همگی به‌غیر از یک نفر اعتقاد داشتند که اظهار تعلق آنها به هویت ایرانی توسط دیگر ایرانیان پذیرفته شده و محترم انگاشته می‌شود. اما در میان دسته دوم (از ۷ نفر)، پنج نفر احساس یا تجربه عدم پذیرش داشته و سه نفر نیز به‌نوعی با یکی یا چند کشور آفریقایی ارتباط داشتند.

نتیجه‌گیری

با توجه به نظریه «برساخته بودن هویت» و همچنین نظریه «هویت اجتماعی» با تأکید بر مؤلفه‌های «شناختی و عاطفی» در شکل‌گیری هویت‌های اجتماعی، یافته‌های این پژوهش نشان از آن دارد که هر دو مؤلفه لازم (شناخت و علقه عاطفی) برای ایجاد هویت اجتماعی برآمده از جامعه ایران در اکثر قریب به اتفاق «ایرانیان آفریقایی‌تبار» تحقق یافته و هویت اجتماعی ایرانی آنها با قوت و شدت بسیاری شکل گرفته است. به‌طور جزئی‌تر و در خصوص اهمیت عناصر مختلف هویت‌ساز، بررسی مؤلفه‌های هویت‌های اجتماعی و ملی «ایرانیان آفریقایی‌تبار» نشان می‌دهد که عناصری مانند «ملیت» و «قومیت» در ساخت هویت آنها بیشترین تأثیر را داشته است، اما عناصر دیگری نظیر زبان فارسی، دین اسلام و فرهنگ ایرانی نیز از جمله عناصر تأثیرگذار بوده‌اند.

شواهد این تحقیق حاکی از آن است که در نسبت به هویت‌های اجتماعی دیگر مانند هویت قومی آفریقایی (مانند تانزانایی، کنیایی و...)، احساس و ابراز تعلق به هویت ملی ایرانی از شدت و دامنه فراگیری بیشتری برخوردار است. احساس تعلق به هویت ایرانی و به تعبیر دیگر «مؤلفه عاطفی» هویت ایرانی آنها به‌حدی مستحکم بوده است که بسیاری از مصاحبه‌شوندگان علی‌رغم آگاهی از پیشینه آفریقایی خود هرگونه احساس تعلق به هویت‌های قومی آفریقایی را انکار می‌کردند. این مسئله نشان از آن دارد که هویت ایرانی آنها دارای هر دو مؤلفه ضروری برای شکل‌گیری یک هویت اجتماعی بوده است، اما نسبت به پیشینه قومی-آفریقایی آنها تنها مؤلفه «شناخت» وجود داشته است. در مورد پیشینه قومی-آفریقایی، مؤلفه دوم (علقه عاطفی) در بسیاری از موارد مفقود و غایب بوده است. بنابراین، یکی از دلایل اصلی عدم شکل‌گیری هویت اجتماعی گسترده قومی-آفریقایی در میان «ایرانیان آفریقایی‌تبار»

فقدان مؤلفه «علقه عاطفی» است. دلیل دیگری که می‌تواند در عدم شکل‌گیری هویت اجتماعی گسترده قومی-آفریقایی تأثیرگذار باشد، «فقدان تخریب و تحقیر عمومی هویت ایرانی» آفریقایی‌تباران است. برای نمونه، اذعان بسیاری از مصاحبه‌شوندگان به پذیرش عمومی آنها به‌عنوان جزئی از ایران و هویت ایرانی شاهدهی بر این مدعاست. چنانکه تحت عنوان «بندری»، سیاهان جنوب نیز به‌عنوان گروهی از گروه‌های نژادی یا جغرافیایی ایران پذیرفته شده‌اند. به‌عبارت دیگر، پذیرش عمومی و احساس تعلق آنها به هویت ایرانی موجب تعمیق و گسترش هویت ایرانی آنها شده است تا اینکه فقدان آن (تحقیر و تخریب) سبب به حاشیه راندن و غوطه‌ور شدن آنها در هویت‌های قومی-آفریقایی شود.

در مورد عناصر اصلی شکل‌دهنده هویت ایرانی مصاحبه‌شوندگان، شواهد این تحقیق نشان از آن دارد که پایه‌های اصلی شکل‌گیری هویت ایرانی در میان این افراد اغلب عبارت است از مؤلفه‌های «مدنی» مانند «تولد» و «سکونت» که می‌توانند به «مدنی» بودن هویت ایرانی (دست‌کم در منظر و آرای این افراد) اشعار داشته باشند. اگرچه برخی افراد هویت ایرانی سیاهان جنوب را مورد چالش قرار می‌دهند، اما ماهیت «مدنی» بودن هویت ایرانی (در نزد اکثریت آفریقایی‌تباران) نشان از آن دارد که به‌طور کلی معیارهای نژادی و قومی تأثیر بسزایی در ساخت و شکل‌گیری هویت ایرانی (دست‌کم در نسبت با آفریقایی‌تباران) ندارد. به‌نحوی که تمام مصاحبه‌شوندگان با استناد به عناصر مدنی و شهروندی (مانند تولد و سکونت دائم) به‌صورت مستقل یا ترکیبی خود را به هویت ایرانی منتسب و مرتبط می‌ساختند.

ضمائم: فهرست مصاحبه‌شوندگان

۱. مرد، ۴۰ ساله، ماهیگیر، بی‌سواد، اهل تسنن، روستای سلخ
۲. مرد، ۲۶ ساله، خواننده (موسیقی)، بی‌سواد، اهل تسنن، روستای سلخ
۳. مرد، ۶۰ ساله، ماهیگیر، بی‌سواد، شیعه، روستای سلخ
۴. زن، ۵۰ ساله، خانه‌دار، بی‌سواد، شیعه، روستای سلخ
۵. مرد، ۳۳ ساله، ماهی‌گیر، بی‌سواد، شیعه، روستای سلخ
۶. زن، ۳۲ ساله، خانه‌دار، تحصیلات دوره ابتدایی، اهل تسنن، روستای سلخ
۷. مرد، ۴۰ ساله، دیپلمه، رستوران‌دار، اهل تسنن، روستای سلخ
۸. مرد، ۷۰ ساله، کارگر، بی‌سواد، شیعه، شهر بندرعباس
۹. زن، ۴۰ ساله، خانه‌دار، دارای تحصیلات ابتدایی، شیعه، شهر بندرعباس
۱۰. مرد، ۴۱ ساله، ملوان، دارای تحصیلات ابتدایی، شیعه، شهر بندرعباس
۱۱. مرد، ۳۵ ساله، دیپلمه، شغل آزاد، شیعه، شهر بندرعباس
۱۲. مرد، ۶۲ ساله، ماهی‌گیر بی‌سواد، شیعه، شهر بندرعباس
۱۳. مرد، ۷۳ ساله، نجار، دیپلمه، شیعه، شهر بندرعباس

۱۴. مرد، ۷۰ ساله، خانه‌دار، بی‌سواد، شیعه، شهر بندرعباس
۱۵. زن، ۲۵ ساله، خانه‌دار، بی‌سواد، شیعه، شهر بندرعباس
۱۶. مرد، ۴۹ ساله، دیپلمه، افسر نیروی دریایی ایران، شیعه، شهر بندرعباس
۱۷. زن، ۶۰ ساله، خانه‌دار، بی‌سواد، شیعه، شهر بندرعباس
۱۸. مرد، ۶۷ ساله، بازنشسته، شیعه، شهر بندرعباس
۱۹. مرد، ۳۰ ساله، کارگر، تحصیلات متوسطه، اهل تسنن، روستای لاشار
۲۰. مرد، ۳۲ ساله، کارگر، اهل تسنن، روستای لاشار
۲۱. زن، ۱۸ ساله، دانش‌آموز، اهل تسنن، روستای لاشار
۲۲. مرد، ۴۰ ساله، تحصیلات متوسطه، کارگر ساختمانی، اهل تسنن، روستای لاشار
۲۳. مرد، ۴۰ ساله، تحصیلات ابتدایی، کارگر ساختمانی، اهل تسنن، روستای لاشار
۲۴. مرد، ۶۳ ساله، سرایدار، دیپلمه، اهل تسنن، شهر نیک‌شهر
۲۵. مرد، ۴۹ ساله، تحصیلات ابتدایی، کارگر، اهل تسنن، شهر نیک‌شهر
۲۶. مرد، ۶۵ ساله، کارگر، بی‌سواد، اهل تسنن، شهر نیک‌شهر
۲۷. زن، ۲۵ ساله، خانه‌دار، تحصیلات متوسطه، اهل تسنن، روستای لاشار
۲۸. مرد، ۲۳ ساله، دانشجو، اهل تسنن، روستای لاشار
۲۹. مرد، ۳۲ ساله، تحصیلات ابتدایی، کارگر ساختمانی، اهل تسنن، روستای لاشار
۳۰. مرد، ۳۱ ساله، دیپلمه، صاحب تعویض روغنی، اهل تسنن، شهر نیک‌شهر
۳۱. مرد، ۳۱ ساله، مغازه‌دار، تحصیلات ابتدایی، اهل تسنن، شهر نیک‌شهر
۳۲. مرد، ۴۰ ساله، تحصیلات متوسطه، شغل آزاد، اهل تسنن، روستای لاشار
۳۳. مرد، ۴۲ ساله، تحصیلات متوسطه، کارگر، اهل تسنن، روستای لاشار
۳۴. مرد، ۵۰ ساله، تحصیلات متوسطه، نگهبان، اهل تسنن، روستای لاشار
۳۵. مرد، ۳۵ ساله، لیسانسه، حسابدار، اهل تسنن، شهر نیک‌شهر
۳۶. مرد، ۱۸ ساله، دانش‌آموز، اهل تسنن، شهر نیک‌شهر
۳۷. مرد، ۲۷ ساله، نویسنده، اهل تسنن، شهر نیک‌شهر
۳۸. زن، ۶۰ ساله، تحصیلات ابتدایی، مغازه‌دار، اهل تسنن، شهر نیک‌شهر
۳۹. مرد، ۲۳ ساله، دانشجو، اهل تسنن، شهر نیک‌شهر
۴۰. مرد، ۱۷ ساله، دانش‌آموز، اهل تسنن، شهر نیک‌شهر
۴۱. زن، ۵۰ ساله، دیپلمه، دندان‌پزشک سنتی، اهل تسنن، روستای لاشار
۴۲. مرد، ۳۲ ساله، دیپلمه، معلم، اهل تسنن، روستای لاشار
۴۳. زن، ۴۰ ساله، تحصیلات ابتدایی، خانه‌دار و کشاورز، اهل تسنن، روستای لاشار
۴۴. مرد، ۴۰ ساله، تحصیلات متوسطه، فروشنده وسایل الکتریکی، اهل تسنن، روستای لاشار
۴۵. مرد، ۳۷ ساله، لیسانسه، شغل آزاد، اهل تسنن، روستای لاشار
۴۶. زن، ۳۳ ساله، لیسانسه، بازیگر و کارگردان، اهل تسنن، شهر بندرعباس

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. افشارسیستانی، ایرج (۱۳۸۶). *خوزستان و تمدن دیرینه آن*، تهران: طبع و نشر.

ب) خارجی

2. Alexander, M. (2010). **The New Jim Crow: Mass Incarceration in the Age of Colorblindness**, New York: New Press.
3. Ali, S. S. (1996). **The African Dispersal in the Deccan from Medieval to Modern Times**, Hyderabad, India: Orient Longman.
4. Anderson, A. (1991). **Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism**, London: Verso.
5. Asante, Molefi (2007). The Ideological Origins of Chattel Slavery in the British World, Retrieved from Liverpool Museum; http://www.liverpoolmuseums.org.uk/ism/resources/origins_chattel_slavery.aspx, Web Accessed on 17 Nov. 2018.
6. Aymer, Samuel R. (2016). "I can't breathe": A Case Study—Helping Black Men Cope with Race-Related Trauma Stemming from Police Killing and Brutality, **The Journal of Human Behavior in the Social Environment**, 26, pp. 367-376.
7. Basu, H. (2002). **Indian sidi-African Diaspora: A query**, Paper presented at the Conference on Cultural Exchange and Transformation in the Indian Ocean World, UCLA, Los Angeles.
8. Bauman, Z. (2001). **The Individualized Society**, Cambridge: Polity Press.
9. Blaikie, N. (2000). **Designing Social Research**, Cambridge: Polity Press.
10. Bond, R. (2006). 'Belonging and Becoming: National Identity and Exclusion', **Sociology**, 40(4), pp. 609-626.
11. Boomgaard, Peter. (2005). 'Human Capital, Slavery and Low Rates of Economic and Population Growth in Indonesia 1600-1910', In: Gwyn. Campbell (Ed.), **Structure of Slavery in Indian Ocean Africa and Asia** (pp. 83-96), London: Routledge.
12. Cobb, Jelani (2016). 'The Matter of Black Lives', 14 March 2016, **The New Yorker**; <https://www.newyorker.com/magazine/2016/03/14/where-is-black-lives-matter-headed>, Web Accessed on 17 Nov. 2018.
13. Ember, Melvin and Ember, Carol and Skoggard, Ian (2005). **Encyclopedia of Diasporas**, USA, Springer Publication.
14. Glaser, B.G. and Strauss, A. L. (1967). **The Discovery of Grounded Theory: Strategies for Qualitative Research**, New York: Aldine de Gruyter.
15. Harris, E. Joseph (1971). **The African Presence in Asia; Consequences of the East African slave trade**, Evanston, IL: North western University Press.
16. Hogg, M. A. and Abrams, D. (1998). **Social Identifications: A Social Psychology of Intergroup Relations and Group Processes**, London: Routledge.
17. Honneth, A. (1995). **The Struggle for Recognition: The Moral Grammar of Social Struggles**, Cambridge: Polity Press.
18. Hopkins, P. (2007). "'Blue Squares', 'Proper' Muslims and Transnational Networks: Narratives of National and Religious Identities Amongst Young Muslims Men Living in Scotland', **Ethnicities**, 7 (1), pp. 61- 81.
19. Jacobson, J. (1997). 'Religion and Ethnicity: Dual and Alternative Sources of Identity among Young British Pakistanis', **Ethnic and Racial Studies**, 20 (2), pp. 238-256.
20. Kababi, Sadid al-Saltana (2007). *Sarzaminha-yi shumali Piramoun-e-Khalij Fars-va-Daryay-e-Omman*, Iran, Amirkabir Publication.
21. Katz, William (1967). **Eyewitness; The Negro in American History**, New York: Pittman Publishing.
22. Kidd, S. and Jamieson L. (2011). **Experience of Muslims Living in Scotland**, Edinburgh: Scottish Government Social Research.
23. Kiely, R., Bechhofer, F., Stewart R. and McCrone D. (2001). 'The Markers and Rules of Scottish National Identity', **The Sociological Review**, 49(1), pp. 33-55.
24. Kolchin, Peter (1993). **American Slavery: 1619-1877**, New York: Hill and Wang.
25. Lewis, B. (1990). **Race and Slavery in the Middle East; An Historical Enquiry**,

- Oxford: Oxford University Press.
26. Mason, J. (1996). **Qualitative Researching**, London: Sage Publications.
 27. McCrone, D. (2002). 'Who Do You Say You Are? Making Sense of National Identities in Modern Britain', **Ethnicities**, 2(3), pp. 301-320.
 28. Mirzai, Behnaz (2002). African Presence in Iran: Identity and its reconstruction in the 19th and 20th centuries, Toronto, Canada, Outre-Mers. Revue d'histoire Année, pp. 229-246.
 29. Mirzai, Behnaz (2014). 'Identity Transformations of African Communities in Iran', In: L. G. Potter (ed.), **The Persian Gulf in Modern Times**, Oxon, USA and Canada: Routledge Publication, pp. 351-376.
 30. Mirzai, Behnaz (2017). A History of Slavery and Emancipation in Iran 1800-1929, United States of America, LIBRARY of Congress Cataloging-in Publication Date.
 31. Mozaffarian, Rayehe (2013). **Tigh-o-Sonnat**, (first published in France), Nakoja Publication.
 32. Nurbakhsh, Husain (1359). **Bander-e Gung**, Bandar Abbas.
 33. Phinney, J. (2003) 'Ethnic Identity and Acculturation', G., In: Chun, K., Organista, P. and Marin, P. (eds.), **Acculturation: Advances in Theory, Measurement and Applied Research**, American Psychology Association: Washington DC, pp. 63-81.
 34. Pirniya, Hasan. (1362). **Iran Bastani**, Tehran.
 35. Pulley, Aislinn (2016). 'Black Struggle is not a Sound Bite: Why I Refuse to Meet with President Obama, 18 February 2016, *Truth Out*; <https://truthout.org/articles/black-struggle-is-not-a-sound-bite-why-i-refused-to-meet-with-president-obama/>, Web Accessed on 17 Nov. 2018.
 36. Ricks, Thomas (1970). 'Persian Gulf Seafaring and East Africa: Ninth-Twelfth Centuries', **African Historical Studies**, 3 (1): 343.
 37. Saeed, A., Blain N. and Forbes, D. (1999). 'New Ethnic and National Questions in Scotland: post-British Identities among Glasgow Pakistan Teenagers', **Ethnic and Racial Studies**, 22 (5), pp. 821-844.
 38. Schneider, Dorothy and Schneider, Carl (2007). **Slavery in America**, New York: Facts On File.
 39. Smith, D. A. (2010). (2nd Edition) **Nationalism**, Cambridge: Polity Press.
 40. Tajfel, H. (1972). 'Some Developments in European Social Psychology', **European Journal of Social Psychology**, 2 (3), pp. 307-321.
 41. Tajfel, H., and Turner, C. J. (1986). 'The Social Identity Theory of Intergroup Behaviour', In: S. Worchel & W. Austin (eds.), **Psychology of Intergroup Relations**, Chicago: Nelson-Hall, pp. 7-24.
 42. Taylor, C. (1992). **Multiculturalism and 'The Politics of Recognition'**, Princeton, N.J.: Princeton University Press.
 43. Turner, John (1985). 'Social Categorisation and the Self Concept: A Social Cognitive Theory of Group Behaviour', In: E. J. Lawler (ed.), **Advances in Group Processes: Theory and Research**, Vol. 2, Greenwich, CT: Jai Press, pp. 77-121.
 44. Turner, John (1985). 'Social Categorisation and the Self Concept: a Social Cognitive Theory of Group Behaviour', in E. J. Lawler (ed.), **Advances in Group Processes: Theory and Research**, Vol. 2, Greenwich, CT: Jai Press, pp. 77-121.
 45. Wilson, Arnold T. (2011). **The Persian Gulf: An Historical Sketch from the Earliest Times to the Beginning of the Twentieth Century**, UK, USA and Canada, Routledge Publication.
 46. Worden, Nigel (2005). 'Indian Ocean Slavery and Its Demise in the Cape Colony', In: Gwyn Campbell (Ed.), **Abolition and Its Aftermath in the Indian Ocean Africa and Asia** (pp. 26-45), London: Routledge.
 47. Worsley, W. (1984). **The Three Worlds: Culture and World Development**, London: Weidenfield & Nicolson.
 48. Ysseldyk, R., Matheson, K. and Anisman, H. (2010: 60). 'Religiosity as Identity: Toward an Understanding of Religion from a Social Identity Perspective', **Personality and Social Psychology Review**, 14 (1), pp. 60-71.